

بررسی دیدگاه‌های عمده مارشال هاجسن در مورد تاریخ و تمدن اسلامی

عبدالله همتی‌گلیان*

چکیده

در مورد تاریخ و تمدن اسلامی، توسط خاورشناسان نظرات گوناگونی مطرح شده که یکی از آنها دیدگاه هاجسن است. وی علاوه بر اینکه به تأثیرپذیری تمدن اسلامی از عوامل مختلف جامعه‌شناختی، اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی پرداخته، سعی کرده است با گرایش غرب‌محوری که در آثار اغلب مستشرقان دیده می‌شود نیز مقابله کند و تاریخ اسلام را در چارچوب وسیع‌تر تاریخ جهان مطالعه نماید. از این رو، مقاله حاضر بر آن است تا به دیدگاه‌های عمده او در حوزه مطالعات اسلامی، که در کتاب وی با عنوان «کارستان اسلام» انتشار یافته، بپردازد و از طریق بررسی این اثر، نشان دهد که توجه او به فرایندهای تاریخی برحسب اکولوژی (بوم‌شناسی)، منافع گروهی، نقش افراد خلاق و غیره موارد جالبی هستند. همچنین تشریح اوضاع اجتماعی براساس عملکرد نخبگان نظامی، صاحب‌منصبان اداری و اشراف، و نیز تأکید بر جایگاه فرهنگ فارسی، همه دارای اهمیتند؛ زیرا انسان را به سوی درک ژرف‌تر از تمدن اسلامی سوق می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: دیدگاه هاجسن، تمدن، اسلام، فرهنگ، ایرانی - سامی.

مقدمه

«نگرش هاچسن به تمدن اسلامی چگونه بوده؟ و چگونه شکل گرفته؟» پاسخ داده شود.

گرچه اغلب شرق‌شناسان بر تمایز و جدایی اسلام و مسیحیت اصرار دارند، ولی هاچسن در این اثر بر نقاط اشتراک این دو تأکید می‌کند و اهتمام می‌ورزد تا ریشه‌های تمدن اسلامی را مشابه سرچشمه‌های تمدن غرب قلمداد نماید؛ از جمله، اشاره می‌کند که هر دو از درون فرهنگ دینی سامی - ابراهیمی پدید آمده‌اند، بر مبنای وحی الهی بنا شده‌اند، هر دو از علم، فلسفه و فرهنگ یونانی استفاده کرده، و به ویژه الهیات اسلام و مسیحیت بهره‌های فراوانی از نظام فلسفی ارسطویی برده‌اند (Hodgson, 1974, v.1, p. 97).

همان‌گونه که در سده‌های میانه متکلمان مسیحی به بی‌همتایی وحی مسیحی در برابر وحی اسلامی می‌پرداختند، در دوره معاصر نیز برخی از خاورشناسان از سویی، بر بی‌نظیری پیشرفت غرب تأکید می‌نمایند و از طرف دیگر، رکود ادعایی جوامع شرقی و اسلامی را هم برجسته می‌کنند. همچنین عده‌ای از آنان تمدن اسلام را در حاشیه جهان متمدن نشان می‌دهند و برخی نیز از آن برای حمله به فرهنگ غرب استفاده می‌کنند. اهمیت کار هاچسن در این است که وی نه فقط چنین نگرش‌هایی را نمی‌پذیرد، بلکه خاطر نشان می‌کند مسلمانان قبل از فرایند نوسازی در جهان اسلام، که از اواخر سده ۱۸ شروع شد، تمدن خلاق و پویایی داشتند، به لحاظ فرهنگی نیز یکپارچه بودند؛ چون هنوز در برابر قدرت‌های غیراسلامی شکست عمده‌ای را تجربه نکرده بودند؛ در نتیجه، هم اعتقاد عمیقی به برتری

اگر با نگرش خوش‌بینانه به تحقیقات خاورشناسان در زمینه مطالعات اسلامی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که اغلب آنان با تصحیح و چاپ متون اسلامی و نیز با تألیفات و آثار برجسته پژوهشی سهم مهمی در کشف و بازسازی میراث اسلامی داشته‌اند و رشد و توسعه فرهنگی و علمی مسلمانان را به جهانیان نشان داده‌اند و از این رهگذر تأثیرات قابل توجهی بر محققان این حوزه نهاده‌اند. از جمله کسانی که حاصل تحقیقاتش به تولید چنین آثاری منجر شده، مارشال هاچسن (۱۹۶۸۵)، خاورشناس آمریکایی است. او مدتی در دانشگاه شیکاگو به تدریس تاریخ و تمدن اسلامی اشتغال داشت و آثار متعددی نیز در این زمینه به رشته تحریر درآورد که کتاب‌های *فرقه اسماعیلیه (the Order of Assassians)*، *کمارستان اسلام* و *بازاندیشی تاریخ جهان (Rethinking World History)* از جمله آنها به‌شمار می‌روند. همچنین از این خاورشناس مسیحی مقالاتی نظیر «امام جعفر صادق»، «داعی»، «حجت»، «عبداللّه بن سبا» و غیره در چاپ دوم *دائرةالمعارف اسلام* منتشر شده است. از آنجاکه نوشته‌های هاچسن در مورد تمدن اسلامی به گونه‌ای در کتاب سه جلدی *کمارستان اسلام* وی بازتاب داشته، و نیز در آن علاوه بر اینکه تاریخ اسلام را در گستره وسیع‌تر تاریخ جهان بررسی کرده، روش دانشمندان علوم اجتماعی را هم درباره تفسیر تحولات دوره معاصر جوامع خاورمیانه مورد انتقاد قرار داده است، این کتاب مهم‌ترین اثر او به‌شمار می‌رود. از این رو، دیدگاه‌های وی در زمینه تاریخ و تمدن اسلام عمدتاً براساس همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده است به این سؤال که

سامی - ایرانی» خوانده که دامنه توسعه آن از نیل تا جیحون بوده است (Hodgson, 1974, v.1, p. 90-91). مردمی که با اسلام مرتبط بودند (هاجسن به جای واژه مسلمانان، از عبارت مردمی که با اسلام مرتبط بودند استفاده می‌کرد) در رشد و ترقی این فرهنگ، که در نیمکره شرقی جهان توسعه یافته بود، از زمان پیامبر ﷺ تا عصر کنونی سهمیم بوده‌اند. به رغم اینکه این مردم در گویش و زبان، به لحاظ جایگاه تاریخی و موقعیت جغرافیایی و شرایط آب و هوایی، و نیز برخورداری از الگوهای فرهنگی با هم اختلاف داشتند، اما خودشان را با آن فرهنگ گسترده وفق دادند. او چنین فرهنگ مرکبی را، که از فرهنگ‌های متعدد تشکیل شده، «تمدن» نامیده است (Ibid, p. 91). به نظر می‌رسد که وی در تعریف تمدن تحت تأثیر فرناند برودل (F. Braudel)، مورخ و اقتصاددان فرانسوی، بوده است؛ زیرا او نیز مجموعه فرهنگی چند قومی و نسبتاً وسیع را «تمدن» خوانده است (لوکلر، ۱۳۸۲، ص ۲۴). هاجسن ایده تمدن را که به مثابه موجودیتی مجزا و منطقه‌ای باشد، بی‌معنا می‌داند. برای مثال، ماهیت جهانی تمدن اسلامی مانع از آن می‌شود که به صورت موجودیتی منطقه‌ای و مجزا مورد مطالعه قرار گیرد یا گستره این تمدن به خاورمیانه یا آسیا محدود شود. اسلام بسیاری از موانع ناحیه‌ای را از میان برداشت و اشکال فرهنگی و اجتماعی چندرگه‌ای ایجاد کرد که با وجود اسلامی بودن، بی‌شک ایرانی، عربی، هندی، چینی، ترکی و آفریقایی هم بوده‌اند. اسلام تنها زمانی که به مثابه پدیده‌ای جهانی در نظر گرفته شود، تاریخ آن معنا خواهد داشت.

بدین ترتیب، به نظر هاجسن در تمدن، گروه‌های

نظام ارزشی خود داشتند و هم اینکه از اعتماد به نفس قابل توجهی برخوردار بودند (Ibid).

دیدگاه‌های هاجسن در باب تاریخ و تمدن اسلامی گرچه با آمیخته‌ای از نظرات لویی ماسینیون (Louis Massignon)، کلود کاهن (C. Cahen)، گرونباوم (Grunebaum) و بخصوص ایده‌هایی که توسط هاملتون گیب (Hamilton Gibb) اظهار شده شکل گرفته است، اما وی سعی کرده آنها را با شیوه جدیدی تنظیم نماید؛ در نتیجه، اندیشه خلاق نیز در نظرگاه‌های وی قابل ملاحظه است. هرچند وی از ایده‌های اسپنگلر (Spengler) و توین بی (Toynbee) در مورد تاریخ اطلاع داشته و مطالب بسیاری را از آنان اقتباس کرده، اما رویکرد او با آنچه که آن دو داشتند متفاوت است؛ زیرا آنان به هنگام بررسی جریان‌های تاریخی تصورات خودشان را نیز در آنها تزریق کرده‌اند، ولی وی اهتمام ورزیده تا با دوری جستن از امور تخیلی، بیشتر واقعیت‌های زندگی انسان را مطالعه و بررسی کند (Hourani, 1996, p 74&77). با این حال، باید توجه داشت هاجسن در مطالعات اسلامی همانند اغلب شرق‌شناسان دچار این خطا شده که بین اسلام به معنای محتوای دین و شریعت، و اسلام به مفهوم آراء مسلمانان، و اسلام به معنای جامعه اسلامی تفکیک دقیقی قایل نشده است.

طرح فرهنگ و تمدن اسلامی در چارچوب تاریخ جهان
ابتدا باید دید که هاجسن از فرهنگ و تمدن اسلامی چه تصویری داشته است. به نظر وی، اسلام پس از ظهور با فرهنگ گسترده‌ای پیوند خورد؛ فرهنگی که خلاصه‌ای از فرهنگ‌های متعدد بود یا دست‌کم جنبه‌هایی از آنها را در برداشت. او آن را «فرهنگ

متعالی بوده و در آن راجع به آثار فرهنگی گذشته بازتاب آگاهانه‌ای وجود داشته که خودش را در اشکال گوناگون ادبی و هنری نشان می‌داده است (Hodgson, 1974, v. 1, p. 108-109). هر ناحیه‌ای یک مرکز ثقل یا منطقه مرکزی داشته که در آن، فرهنگ متعالی توسعه یافته‌تر بوده و از آنجا به سایر نواحی پرتوافکنی می‌کرده است. این مناطق مرکزی عبارت بودند از:

۱. ساحل مدیترانه شمالی، که شامل آناتولی ایتالیا می‌شده است؛ جایی که زبان‌های اصلی فرهنگ یونانی و لاتینی بودند.

۲. ناحیه‌ای که از نیل تا جیحون را دربر می‌گرفت؛ جایی که فرهنگ به زبان‌های گوناگون ایرانی (پهلوی یا فارسی) و سامی (عمدتاً آرامی و سریانی) ابراز می‌شده است.

۳. هند و سرزمین‌هایی که تا جنوب آن امتداد یافته بودند. فرهنگ در این ناحیه خودش را به زبان‌های سانسکریت و پالی (Pali) نشان می‌داد.

۴. خاور دور، که مرکز ثقل آن چین و کشورهای همسایه آن بودند (Ibid, p. 112-140).

هاجسن در مطالعه تاریخ اسلام، عنایت خاصی به ناحیه بین نیل و جیحون داشته؛ ناحیه‌ای که دره نیل، منطقه هلال خصیب (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: رابینسون، ۱۳۷۰، ص ۳۷)، فلات ایران و دره جیحون را دربر می‌گیرد که به اعتقاد وی، از یک وحدت فرهنگی برخوردار بوده است. مردم همه بخش‌های این ناحیه با هم روابط نسبتاً نزدیکی داشتند، و از هر بخش آن به مناطق دیگر سفر می‌کردند (Hodgson, 1974, v.1, p. 121; v. 2, p. 13). اینکه چرا هاجسن به این ناحیه یا همان «خاورمیانه» توجه ویژه‌ای داشته است، به نظر می‌آید که این مسئله با

فرهنگی متعددی با هم پیوند می‌خورند. چنین گروه‌هایی گرچه در بین خود دارای تفاوت‌های بسیاری هستند، اما در سطح وسیعی در تجارب تاریخی و فرهنگی با هم مشارکت می‌کنند که به سبب همین اشتراک مساعی تاریخی و فرهنگی، از اقوام دیگر متمایز می‌گردند. به عقیده وی، در مطالعه هر فرهنگی به جنبه‌های فکری، اقتصادی، هنری، اجتماعی و نقشی که اصناف گوناگون و گروه‌های مختلف اعم از شهری و روستایی در پیشرفت جامعه داشته، پرداخته می‌شود؛ ولی هنگامی که راجع به یک تمدن بحث می‌شود جنبه‌هایی از فرهنگ آن که ممتازترند مورد توجه قرار می‌گیرند؛ از جمله، نهادهای دینی، سیاسی، حیات علمی، فلسفی، هنری و به‌طور کلی همه فعالیت‌های برجسته فکری بررسی می‌شود (Hodgson, 1974, v.1, p. 91-92).

از آنجا که هاجسن خواسته تاریخ و تمدن اسلام را در ارتباط با تاریخ جهان شناخته‌شده قدیم، یا آنچه که وی آن را «اویکومن» (ر.ک: Ibid, p. 109-110) نامیده، مطالعه کند، ناگزیر شده اشارات کلی نیز به تاریخ بسیار قدیمی جهان داشته باشد. وی ابتدا از دوره خیلی پیش از اسلام طرحی کلی از تاریخ بشر ارائه می‌دهد. در این طرح، به پیروی از یاسپرس تاریخ جهان را به عصرمحوری و قبل از آن تقسیم کرده است (یاسپرس، ۱۳۶۳، ص ۱۵-۲۵). در عصرمحوری، که تقریباً از سال ۸۰۰ تا ۲۰۰ پیش از میلاد به طول انجامید، همه جوامع اویکومن آسیایی، آفریقایی و اروپایی متکی به زمین و وابسته به تجارت بودند. در این عصر، اویکومن یا همان جهان شناخته‌شده آن روز، به چهار ناحیه عمده تقسیم می‌شده است؛ هر ناحیه‌ای دارای فرهنگ

ناحیه را از گذشته‌های دور بررسی کرده؛ زیرا معتقد است: بیان ویژگی‌های عمده این ناحیه به درک بهتر تاریخ اسلام کمک مؤثری می‌کند. از جمله خصوصیت قابل ذکر، آن است که در بیشتر ناحیه بین نیل و جیحون، از قرن ششم پیش از میلاد و در زمان حکومت هخامنشیان زبان آرامی غلبه داشته و برای امور اداری عمدتاً از آن استفاده می‌شده است (Hodgson, 1974, v. 1, p. 118&121). به گفته براون، نفوذ زبان سامی (آرامی) در حجازی‌ها و کتیبه‌های هخامنشی جایگاه برجسته‌ای داشته است (براون، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۵۹). بعد از سقوط هخامنشیان توسط اسکندر، فرهنگ هلنی، فرهنگ غالب شد. در زمان اشکانیان در بخش اعظم این ناحیه زبان پهلوی رواج یافت و فرهنگ هلنی به تدریج با فرهنگ بومی درآمیخت و رنگ محلی به خود گرفت، آنگاه دوره غلبه فرهنگ هلنستیک فرا رسید. بدین سان، ناحیه مزبور از منطقه اروپایی، چه مناطقی که فرهنگ هلنی به زبان یونانی بود و چه مناطقی که هلنی به زبان لاتینی جریان داشت، متمایز بوده است (Hodgson, 1974, v. 1, p. 118-124).

بدین ترتیب، زمانی که تاریخ اسلام شروع شد، ناحیه از نیل تا جیحون از قبل دارای جامعه و فرهنگ قابل توجهی بوده است. با عنایت به سنت‌های پیچیده فرهنگی موجود در این ناحیه، هاجسن برای اشاره به آن، اصطلاح «فرهنگ سامی - ایرانی» را به کار برده است. ویژگی دیگر ناحیه مذکور متکی بودن جوامع آن به زمین بوده که خشکی نسبی اغلب بخش‌های آن، این جوامع را با نارسایی و شکنندگی مواجه می‌کرده است. مناطقی از آن قابل کشاورزی نبود، سایر بخش‌ها در صورتی که باران به وفور می‌بارید و یا از

سیاست دولت متبوع وی، یعنی آمریکا، بی‌ارتباط نبوده است؛ زیرا تا جنگ جهانی دوم آمریکا بیشتر منافع سیاسی و اقتصادی خود را از اروپای غربی، آمریکای جنوبی و مرکزی، فیلیپین و منطقه پاسفیک تأمین می‌کرد و جهان اسلام در سیاست خارجی این کشور از اولویت برخوردار نبود، اما بعد از جنگ جهانی دوم وضع به گونه‌ای دیگر شد. به بیانی دیگر، تا پایان جنگ جهانی دوم هنوز حضور سیاسی و اقتصادی آمریکا در جهان اسلام چندان قابل توجه نبود، اما از سال ۱۹۴۵ به بعد این کشور در عرصه‌های مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی در جهان اسلام، بخصوص در خاورمیانه به قدرت‌نمایی پرداخت و برای تداوم چنین سیاستی، مطالعات خاورمیانه‌ای را نیز مورد اهتمام جدی قرار داد (Lockman, 2004, p. 114-115). بنابراین، هاجسن، که شرق‌شناس آمریکایی نیمه دوم قرن بیستم است، به مطالعه ناحیه از نیل تا جیحون (خاورمیانه) توجه خاصی نشان داده است. به نظر وی، چون واژه «خاورمیانه» دارای ابهامات بسیاری بوده، او ترجیح داده که از اصطلاح «از نیل تا جیحون» استفاده نماید. گاهی نیز برای اشاره به خاورمیانه عبارت «نواحی بین مدیترانه و کوه‌های هندوکش» را به کار برده است (Hodgson, 1974, v.1, p.60-60&114).

هاجسن توسعه اسلام را با ویژگی‌های جامعه ایرانی - سامی و منطقه مرکزی این جامعه، که بین نیل و جیحون قرار داشته، مرتبط می‌داند و اشاره می‌کند: منابع و ذخایر فکری و فرهنگی که از گذشته در خاورمیانه انباشته شده بود، به منزله گنجینه بزرگی بوده که اسلام قرن‌ها می‌توانسته از آن بهره‌برداری کند (Hodgson, 1995, p. 291). از این رو، خصوصیات این

حیثی ارتباط داشت (Ibid, p. 173-176&187). جامعه مزبور به منظور آنکه از ویژگی‌های فرهنگ متعالی برخوردار شود فعالیت‌هایی را آغاز کرد که مرکز آنها پیام و رسالت حضرت محمد ﷺ بود. به واسطه تلاش‌های آن حضرت و یارانش، مجموعه‌ای از فرامین و احکام به جامعه منتقل شد. بدین سان، دینی شکل گرفت که سپس به تدریج از طریق فتوحات به امپراتوری تبدیل شد (Ibid, p. 38&40). از منظر کلامی، آنچه که وی در مورد شکل‌گیری اسلام و توسعه اولیه آن مطرح کرده، نظریه سستی است؛ ولی باید توجه داشت که او از دید جامعه‌شناختی به بررسی این پدیده پرداخته است. به نظر وی، فاتحان مسلمان بر اثر فتوحات جامعه ایرانی - سامی را از بین نبردند، بلکه دو چیز یعنی دین و نخبگان حاکم عرب را به آن بخشیدند. علاوه بر این، انرژی‌ها و توانایی‌های این جامعه را آزاد کردند و مسیر حرکت آن را نیز تغییر دادند (Ibid, v.1, p. 28&47). بد نیست اضافه شود هاجسن میان اسلام به منزله ایمان شخصی و اسلام در قامت نظام اجتماعی تمایز قایل شده است. به اعتقاد او، سنت‌های عمومی جهان اسلام از نظر جامعه‌شناختی قابل توضیح است، ولی دین‌داری یک مسلمان موضوعی خصوصی بوده که عوامل جامعه‌شناختی در آن تأثیر چندانی ندارند؛ بنابراین، وی در مورد پرسش‌هایی نظیر این سؤال مارکس که «چرا تاریخ شرق در قالب دین تجلی یافته؟»، پاسخ می‌دهد: در جوامع اسلامی با نوعی از تاریخ مواجه هستیم که ایمان فردی در آن تأثیر قابل توجهی دارد تا جایی که می‌توان گفت: بیش از هر چیز دیگر به این تاریخ ایمان فردی تعیین بخشیده است (Ibid, p. 195-196).

فعالیت‌های آبیاری حمایت می‌شد، کشاورزی بازدهی مناسبی داشت. گرچه بخش عمده ناحیه از آب فراوان برخوردار نبود، ولی کارهای تجاری به طور نسبی قابل توجه بود؛ زیرا ناحیه مزبور بین مناطق متمدن قرار داشت و از طریق تجارت با آنها، سود بسیاری به آن سرازیر می‌شد (Hodgson, 1993, p. 113). می‌توان گفت: اسلام یکتاپرستی پدیدآمده در بیابان نبوده و... اسلام برآمده از یک سنت طولانی مدنی و شهری بوده و مانند سایر هم‌نوعان خود دینی شهرمدار بوده است (Ibid, p. 115&124-125). همچنین در این ناحیه فرهنگ متعالی عصر محوری شکل ویژه‌ای به خود گرفته بود؛ از جمله یک سنت دینی براساس اعتقاد به خدای واحد در آن رواج داشت و انسان‌ها را ترغیب می‌کرد که درست‌ی و پارسایی پیشه کنند (Hodgson, 1974, v. 1, p. 151-153). چون هاجسن بر فرهنگ سامی - ایرانی تأکید زیادی داشت، به فرهنگ‌های محلی نواحی مختلف جهان اسلام کمتر توجه می‌کرد؛ از این رو، به ندرت از ویژگی‌های آنها سخن به میان آورده است.

به نظر هاجسن در نواحی‌ای که اسلام در مراحل اولیه گسترش یافت، نمی‌شود فرض کرد که این گسترش ناشی از ضعف سیاسی و فرهنگی موجود در آن مناطق بوده است، بلکه در آن مناطق، تمدن ایرانی - سامی به نقطه‌ای از توسعه رسیده بود که می‌تواند در مورد وجدان و قوای ذهنی جنبش خلاقیتی انجام گیرد. چنین حرکتی در جامعه عربستان غربی و مرکزی شکل گرفت و از همانجا شروع به پیشرفت کرد. این جامعه بیش از آنکه متکی به زمین و کشاورزی باشد، از ویژگی بدوی و دامداری برخوردار بود و نیز با سه ناحیه‌ای که دارای تمدن متعالی بودند، یعنی سوریه بیزانسی، عراق ساسانی و حوزه یمنی -

نگرش‌های انحرافی در مورد تاریخ و تمدن اسلامی

بررسی تاریخ اسلام از منظر غرب، یکی از رایج‌ترین نگرش‌های انحرافی است که ضرورت دارد در چنین مطالعاتی از غرب محوری پرهیز شود. این نگرش بیشتر تمایل دارد به تاریخ اسلام در حوزه مدیترانه، که نزدیک‌ترین ناحیه به غرب است، بپردازد (Ibid, p. 173-176). انحراف دیگر، آن است که بسیاری از محققان فرض می‌کنند با ظهور اسلام یک تمدن کاملاً جدیدی آغاز شد، حال آنکه بهتر است گفته شود: اسلام به تمدنی که از قبل وجود داشت شکل و جهت جدیدی داد. مورد دیگر، در زمینه رابطه اسلام با سایر مناطق جهان است. اغلب مورخان به هنگام نوشتن تاریخ عصر جدید معمولاً رابطه جهان اسلام با مغرب‌زمین و تأثیر غرب بر آن را بیان کرده‌اند، ولی آنچه که عمدتاً نادیده گرفته شده، روابط بین جهان اسلام و چین است. چین در بخش اعظمی از تاریخ اسلام، قدرتمندترین و خلاق‌ترین ناحیه اویکومن (آسیا، آفریقا و اروپا) بوده است. در عصر اسلامی، چین در دوره سلسله تانگ (قبل از هجرت پیامبر - ۲۹۴ق/۶۱۸-۹۰۷م) از توسعه فعالیت‌های تجاری برخوردار بوده است. همچنین در زمانی که خلافت عباسی با محدودیت‌های جدی مواجه بود، این کشور در عصر حکومت سلسله سونگ (۳۴۹-۶۶۸ق/۹۶۰-۱۲۷۰م) تفوق فرهنگی و مدنی داشته و دوره‌ای از رشد و شکوفایی را سپری می‌کرده است (Hodgson, 1974, v.1. p. 191&450). برای مثال، در این زمان چینی‌ها نه فقط برای ساختن انواع سلاح و هنرهای تزئینی از آهن استفاده می‌کردند، بلکه از آن برای تولید وسایل گوناگونی از قبیل چرخ دستی، صفحه مخصوص دستگاه چاپ و غیره نیز

بهره می‌بردند (Ibid, v. 1, p. 40-41).

مطالعه تاریخ اسلام از منظر عرب‌گرایی نیز یکی دیگر از انحرافات است. این نگرش چنین پنداشته که سرزمین‌های عربی واقع در حاشیه شرقی مدیترانه، پیوسته از مراکز تمدن اسلامی بوده‌اند، اما فرض اصلی هاجسن این است که نواحی مرکزی جهان اسلام نه از این سرزمین‌ها تشکیل می‌شده و نه اینکه به طور کلی شامل مناطق عرب‌زبان بوده است، بلکه بخشی از آن را ناحیه ایرانی - سامی تشکیل می‌داده و در دوره‌های متأخرتر مرکز ثقل تمدن اسلامی در بخش شرقی این ناحیه، یعنی فلات ایران، قرار داشته که در آن فرهنگ ممتاز و متعالی بیش از عربی، خودش را به صورت فارسی نمایان می‌ساخته است (Ibid, v. 1, p. 39-40). هاجسن اشاره می‌کند: این انحراف باعث شده تا در میان پژوهشگران این گرایش پدید آید که جهان اسلام را از دیدگاه قاهره بررسی نمایند و تا حدودی به آن از طریق نظرگاه‌های نویسندگان جدید عرب بنگرند؛ نویسندگانی که گذشته را بر حسب نوعی از مدرنیسم اسلامی، که هماهنگ با ناسیونالیسم عربی بوده، تفسیر می‌کنند (هاجسون، ۱۳۸۷، ص ۵۸).

در دوره‌های اخیر به سبب پیشرفت شگفت‌انگیز تمدن غربی و شرایط حاکم بر عصر فناوری جدید، بسیاری از محققان مطالعات غربی‌ها را در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی، تحقیقات قابل توجه و جدیدی تلقی کرده‌اند؛ حال آنکه باید اشاره کرد پژوهشگران غربی در این حوزه مرتکب انحرافات عمده‌ای شده‌اند؛ آنان نه به طور همه‌جانبه، بلکه از راه‌های خاصی به مطالعه جهان اسلام پرداخته‌اند. یکی از راه‌ها، مسیر آنانی بوده که امپراتوری عثمانی

مناطق از حوزه نفوذ مستقیم غربی‌ها نسبتاً دور مانده بوده است. در این میان، باید یادآوری کرد که خود هاجسن نیز عمدتاً از منظر ناحیه‌ای از نیل تا جیحون (خاورمیانه) به مطالعه فرهنگ و تمدن اسلامی پرداخته و به سایر نواحی، به ویژه اندلس و شمال آفریقا چندان توجهی نداشته است.

عوامل شکل‌گیری وقایع تاریخی

در مطالعات تاریخی، همواره مجموعه‌ای از سؤالات مرتبط به هم مطرح می‌گردد. برخی از آنها با «چطور» شروع می‌شوند؛ این هنگامی است که راجع به روابط بین وقایع و جریان‌های مختلف تاریخی بحث می‌شود. بعضی دیگر با «چرا» آغاز می‌گردند؛ چرا واقعه‌ای اتفاق افتاد و آن دیگری رخ نداد؟ اما به نظر هاجسن سؤال مهم این است که پرسیده شود: در هر عصری در یک جامعه یا تمدن برای آنکه محیط اخلاقی حیات بشر بهبود یابد چه کاری انجام شده است؟ (Hodgson, 1974, v.1, p. 24-26).

وی معتقد است: تاریخ بشر به طور کلی، از طریق تعامل سه عامل اکولوژی، منافع گروهی و افراد خلاق شکل می‌گیرد. منظور او از «اکولوژی» علاوه بر محیط فیزیکی، محیط فرهنگی را نیز شامل می‌شود که این فضای فرهنگی به واسطه سرمایه‌گذاری فرزاینده بر روی منابع انسانی پدید می‌آید (Ibid, v.1, p. 25-26; v. 2, p. 69-72). در واقع، عامل اکولوژی محدود به بوم‌شناسی طبیعی نیست، بلکه عامل جامعه‌شناختی را نیز دربر می‌گیرد. گروه‌های انسانی «منافع» خود را در حدود توانایی‌های محیطی و اقتدار اجتماعی خویش به طور مشترک دنبال می‌کنند. افراد خلاق در فواصل تاریخی ظاهر

را مورد بررسی قرار می‌داده‌اند؛ دولتی که نقش عمده‌ای در اروپای مدرن ایفا کرده بود. آنان در وهله نخست از منظر دیپلماسی اروپا این امپراتوری را مطالعه می‌کرده‌اند. چنین محققانی تمایل دارند از چشم‌انداز استانبول، مرکز امپراتوری عثمانی، جهان اسلام را بررسی کنند. راه دیگر مطالعه فرهنگ و تمدن اسلامی، از چشم‌انداز شبه‌قاره هند بوده که معمولاً محققان انگلیسی به آن تمایل نشان داده‌اند. در واقع، این شبه‌قاره الهام‌بخش آنان برای این‌گونه مطالعات بوده است. روش دیگر، راه سامی‌شناسان بوده که غالباً گرایش داشتند در اصل به تحقیقات عبری بپردازند، ولی ناگزیر می‌شدند وارد حوزه پژوهش‌های عربی و اسلامی شوند. اینان بیشتر به مراکزی مانند قاهره و دمشق، که زبان عربی در آنها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده، عنایت داشته‌اند. این گروه از محققان عموماً زبان‌شناس بودند تا مورخ، و آموخته بودند که فرهنگ اسلامی را از طریق دیدگاه‌های نویسندگان مصری و سوری متأخر بررسی نمایند. برخی از دیگر روش‌های مطالعه تاریخ و تمدن اسلامی، مربوط به محققان اسپانیایی و بعضی از فرانسویان است. این عده اغلب پژوهش‌های خود را در مورد مسلمانان اسپانیای سده‌های میانه و شمال آفریقا متمرکز کرده‌اند. راه دیگر در مورد این مطالعات به پژوهشگران روسی تعلق دارد که غالباً مسلمانان نواحی شمال شرقی و شمال غربی ایران را مورد توجه قرار داده‌اند. محققان غربی به ایران، که گرایش ویژه‌ای به تشیع داشته، و نیز به مناطق مرکزی هلال خصیب، نسبت به سایر نواحی جهان اسلام رغبت کمتری نشان داده‌اند. شاید این کم‌توجهی ناشی از آن باشد که این

گروهی را در چه محدوده و حوزه‌ای بررسی کرده، از توین بی فاصله می‌گیرد؛ زیرا حوزه‌ای که او برای مطالعه تعیین کرده تمدن نیست، بلکه اویکومن یا همه آسیا، آفریقا و اروپاست (Hodgson, 1974, v. 1, p. 50).

دوره‌های تاریخ و تمدن اسلامی

هاجسن توسعه مداوم سنت ایرانی - سامی را به شکل اسلامی و در چارچوب اکولوژی مشخصی، موضوع اصلی تاریخ و تمدن اسلام دانسته و برای آن شش مرحله یا دوره عمده قایل شده است. تقسیم‌بندی او در این زمینه کمی عجیب به نظر می‌رسد؛ زیرا وی در اثر خویش عمدتاً به تاریخ فرهنگی توجه کرده، ولی تقسیماتی که در نظر گرفته براساس تاریخ سیاسی است.

۱. دوره نخست

دوره نخست از آغاز رسالت محمد ﷺ تا سال ۷۲ق/۶۹۲م، یعنی تا بخشی از خلافت عبدالملک بن مروان را دربر می‌گیرد. وی این عصر را دوره سرایت و نفوذ اسلام در جامعه یا عصر القای اسلامی خوانده، و ضمن اشاره به سیاست‌گذاری‌های جدیدی که توسط پیامبر اکرم ﷺ در جامعه عربستان اعمال می‌شده، به نمونه‌هایی از فرهنگ جدید (اسلامی) نیز پرداخته است (Ibid, v. 1, p. 176-182). بعد از دوره پیامبر ﷺ که ایران، مصر و شام نیز به قلمرو مسلمانان افزوده شدند، عناصر اسلامی هم در ناحیه از نیل تا جیحون به تدریج پراکنده گشتند (Ibid, p. 200-205). او پس از عمر و معاویه، عبدالملک بن مروان را سومین خلیفه بزرگ اسلامی دانسته و به جنبش تعریب (عربی سازی) که در ایام این خلیفه رخ

می‌شوند، آن هم هرگاه که اندیشه‌های افراد عادی کاری از پیش نبرند. آنان با ظهور خود می‌توانند بدیل‌های جدیدی به وجود آورند؛ در نتیجه، منافع جدیدی نیز بروز می‌کنند و... (Ibid, v.1, p. 26).

به عقیده هاجسن، فرایند تعامل پیوسته بین سه عامل مزبور وجود دارد و هرگز زمانی پیش نمی‌آید که یکی از این سه عامل بتواند عوامل دیگر را خنثا نماید (Ibid, p. 36). آنگاه وی به انتقاد از ایده‌هایی پرداخته که منشأ آنها عمدتاً ماکس وبر بوده است. این ایده‌ها براساس قایل شدن به تمایز گسترده بین جوامع سنتی و مدرن شکل گرفته‌اند؛ از جمله اینکه جوامع سنتی گرایش به حفظ وضع موجود دارند، حتی به بهای از بین رفتن امور عقلانی، پیوسته در صدد حفظ اعمال، آداب، سنن و مناسبات مرسومند؛ فقط جامعه مدرن و غربی است که با نادیده گرفتن سنن گذشته، تسلیم عقلانیت شده است (فرونده، ۱۳۶۲، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ ترنر، ۱۳۸۰، ص ۲۹۱-۲۹۲). به نظر هاجسن، سنت‌ها محدودیت‌های انعطاف‌ناپذیر و غیرقابل تغییری را به وجود نمی‌آورند، هر نسلی تصمیمات خاص خویش را می‌گیرد و هیچ‌گاه خودش را به روش‌های اجداد و پیشینیان محدود نمی‌کند (Hodgson, 1974, v. 1, p. 38-40).

از میان سه عامل مذکور، هاجسن به نقش «افراد خلاق» عنایت بیشتری دارد؛ زیرا به نظر وی، آنان کارهای مهم را می‌آفرینند و بدین سان، باعث تحول محیط فرهنگی می‌شوند (Ibid, p. 37). آنجاکه او از افراد خلاق سخن به میان آورده، چنین به نظر می‌رسد که در این زمینه، تحت تأثیر ایده توین بی در مورد اقلیت خلاق بوده است (Toynbee, 1995, v. 3, p. 217-240). ولی اینکه هاجسن تعامل اکولوژی، افراد خلاق و منافع

مسلمانان را به انتقال هلیسم محدود می نمایند، و ادعا می کنند که پیروان اسلام فقط باعث شدند که آثار یونانی به غرب منتقل شود، اما وی تأکید کرده مسلمانان پس از آنکه به علوم گوناگون انسجام بخشیدند، آنها را در دسترس غربی ها قرار دادند (Hodgson, 1993, p. 106). افزون بر این، فرهنگ اسلامی همانند همه فرهنگ های بالنده، در سده میانه در زمینه های هنر، فلسفه، علوم، ادبیات، سبک زندگی و غیره به موفقیت های قابل توجهی دست یافت. تردیدی نیست که شناخت این موفقیت ها می تواند برای ما ثمربخش باشد به ویژه آنکه این فرهنگ الهامات امیدبخش بسیار و خدمات فراوانی را به انسان ها تقدیم کرده است؛ بنابراین، با مطالعه آن، انسان می تواند درک عمیق تر و واقع بینانه تری از تعامل علمی و فرهنگی جوامع مختلف داشته باشد (Hodgson, 1974, v. 1, p. 99).

به نظر هاجسن، پیش از بررسی شریعت اسلامی باید به شریعت مسیحی و زرتشتی، که پیش از اسلام در ناحیه بین نیل و جیحون رواج داشته، پرداخته شود؛ خود او همین روش را به کار برده است. وی در مورد شریعت اسلامی، ضمن بررسی دیدگاه های شیعه و اهل سنت، تفاوت عمده این دو را در مورد امامت و رهبری دانسته و برخلاف اغلب شرق شناسان، سایر اختلافات را چندان قابل توجه ندانسته است (Ibid, p. 340-350).

او متذکر شده: در این دوره در زمینه جهان شناختی روش های مختلفی در میان مسلمانان پدید آمد که روش فلاسفه و شیوه عرفا جالب تر بوده است. وی ضمن عنایت به رشد علوم مختلف نظیر پزشکی، ریاضی و غیره در جامعه اسلامی،

نمود نیز توجه ویژه کرده است. به عقیده وی، از طریق این جنبش نه فقط فرهنگ عربی در جامعه گسترش یافت، بلکه نظام قبیله ای نیز بازسازی شد (Ibid, p. 226-227).

۲. دوره دوم

در دوره دوم (۷۲ق/۶۹۲-۳۳۴-۹۴۵)، که هاجسن آن را «عصر عظمت و بزرگی خلافت» نامیده است، از رهگذر نهضت ترجمه، بخصوص آناری که از پهلوی به عربی ترجمه شد، طبقه کاتبان و ادیبان در جامعه رخ نمودند. اینان سعی کردند تا این امپراتوری به ویژه سازمان اداری آن را براساس الگوی ساسانیان شکل دهند. با انتقال بخش اعظم میراث تمدن عصر باستان به عربی، افزون بر آنکه ادبیات عرب توسعه چشمگیری یافت، این تمدن به واسطه نفوذ مفاهیم قرآنی و مفاهیم اسلامی از شکل خاصی نیز برخوردار شد که هاجسن برای آن به جای وصف اسلامی، از اصطلاح «اسلام گونه» (Islamicate)، استفاده کرده است (Ibid, v. 1, p. 235-296). او ضمن توجه به فرهنگ اسلامی، که در این عصر از طریق تدوین حدیث، تنظیم سیره پیامبر ﷺ، ظهور تفاسیر قرآنی، پیدایش مذاهب فقهی، مکاتب کلامی و طریقت های صوفیانه تقویت گردید، متذکر شده که در این عصر در مقایسه با جهان مسیحیت، قلمرو خلافت از تنوع اداری، دینی، علمی و مذهبی برخوردار بوده است (Ibid, p. 254-258 & 444-471).

هاجسن در بررسی اسلام به ارائه قرائت از فرهنگ های محلی پرداخته، بلکه به فرهنگ مسلط ناحیه نیل تا جیحون عنایت کرده است. گرچه بسیاری از خاورشناسان نقش علمی و فرهنگی

بتوانند با تکیه کردن بر آن، به حمایت از یکپارچگی خلافت بپردازند و در نتیجه، قدرت فراگیر طبقه حاکم فروپاشید و مرحله دیگری از تاریخ اسلام آغاز شد (Hodgson, 1974, v. 1, p. 482-493).

دوره سوم

به عقیده هاجسن، نیمه نخست این دوره (۳۳۴ق/۹۴۵م - ۶۵۶/۱۲۵۸) گرچه قلمرو خلافت از نظر سیاسی از هم گسیخته شد، ولی به لحاظ فرهنگی متحد و مرتبط به هم بوده است. تجزیه سیاسی نیز اشکال مختلف سامانی، غزنوی، آل بویه‌ای، فاطمی و غیره به خود گرفت، ولی از آنجاکه در این ایام بخش اعظم قلمرو اسلامی تحت نفوذ شیعه بود، می‌توان آن را قرن شیعه نامید (Ibid, v. 2, p. 32-39). اختلافات و دسته‌بندی‌هایی که در درون دولت‌های مزبور بروز می‌کرده عمدتاً بین دو گروه نخبه، یعنی امرا و اعیان (اشراف) بوده است. امرا معمولاً در رأس گروه‌های سیاسی - نظامی قرار داشتند که غالباً دارای منشأ ترکی بودند. اینان از مرز شمال شرقی خلافت، جایی که منبع انرژی بود، به طرق مختلفی همچون مهاجرت ایلی ترکان به سمت غرب و یا به خدمت گرفتن آنان برای امور نظامی و غیره وارد قلمرو اسلامی می‌شدند. در این روزگار متولیان شهرها به منظور آنکه نظم را در جامعه شهری برقرار نمایند و حومه شهرها را نیز تحت کنترل درآورند، پیوسته به نیروی نظامی ترکان نیاز داشتند، در نتیجه، پای آنان به طور فزاینده‌ای به منازعات سیاسی جهان اسلام کشیده شد. همچنین گروه‌های نافذ جامعه از قبیل متخصصان امور دینی (علما)، بازرگانان عمده، صاحبان حرف و صنایع از

خاطر نشان کرده که فرهنگ دینی نیز در این جامعه از پویایی زیادی برخوردار بوده است. همچنین به فرهنگ در حال توسعه منشیان دولتی و اهل ادب نیز پرداخته است. به عقیده وی، ادیبان در کنار فرهنگ دینی، بیشتر به ابراز کردن فرهنگ عرفی تمایل داشتند (Ibid, v. 1, p. 401-408 & 422-447 & 449-456).

مسلمانان در قرن سوم هجری ضمن تجارت با چین، گاه مشاهدات خود را در مورد این سرزمین نیز یادداشت می‌کردند؛ از جمله، سلیمان تاجر بسیاری از دیدنی‌های خویش را در اثری به نام اخبارالصین و الهند شرح داده است (مقبول احمد، ۱۳۶۸، ص ۳۵ و ۳۷). هاجسن با اشاره به رشد تجاری کشور چین در این عصر، معتقد است که دستگاه خلافت عباسی با این کشور رابطه بازرگانی گسترده‌ای داشته است (Hodgson, 1974, p. 233-234). در این ایام دامنه فعالیت‌های تجاری مسلمانان بسیار گسترده بود. آنان پیشگامان تجارت در سرزمین‌های دور بودند و به عنوان حلقه میانی تجارت بین چین و آسیای جنوب شرقی عمل می‌کردند (هابسون، ۱۳۸۷، ص ۴۴). باید افزود در قرن ۳ق/۹م در بخش دیگری زنجیره طولانی و پیوسته‌ای از تجارت بین قاره‌ای، که بازرگانان مسلمان در رأس آن بودند، چین را به نواحی دریای مدیترانه وصل می‌کرد (Rechards, 1970, p. 126).

در این دوره سرانجام قلمرو خلافت دچار تجزیه شد. از نگاه هاجسن، مطلق‌گرایی نهاد خلافت و نیز انحطاط نظام آبیاری به ویژه در عراق، در این تجزیه نقش درخور توجهی داشته است؛ وانگهی این قضیه با تولیدات ادبی منشیان دولتی هم بی‌ارتباط نبوده است؛ زیرا آنان نتوانسته بودند اندیشه سیاسی نیرومندی تولید کنند تا گروه‌های مسلط اجتماعی

جهت جدیدی داده شد. تا این زمان، نظم عمومی در جامعه اسلامی به اندازه‌ای استحکام یافته بود که بتواند حاکمان جدید را جذب کند بدون آنکه این نظم، توسط آنان به طور اساسی تغییر پیدا نماید. به عقیده هاجسن، این به معنای آن نیست که هیچ تغییری بروز نکرده است؛ در عین حال، آنچه را بتوان آن را انحطاط فرهنگی نامید کمتر وجود داشته است (Ibid, v. 2, p. 371-373&386-388).

هاجسن در پاسخ به این سؤال که «چرا و بر اثر چه عواملی در بخش اعظم جهان اسلام در این دوره عناصر ترکی - مغولی در سطح نخبگان سیاسی نمایان شدند؟»، از سویی، انحطاط کشاورزی به ویژه در عراق را عامل آن معرفی می‌کند؛ زیرا عراق را تنها ناحیه‌ای می‌داند که نظام آبیاری پیشرفته و گسترده‌ای داشته است؛ و از سوی دیگر، توسعه اقتصاد دامداری در آسیای مرکزی را نیز در این امر دخیل دانسته است (Ibid, v. 2, p. 389-390). به نظر وی، تسلط مغول باعث شد تا از شکافی که بین امرا و اشراف وجود داشت تا حدی کاسته شود. حاکمان جدید از انواع هنرها بخصوص هنر غیردینی حمایت می‌کردند. او در ضمن بررسی این دوره، بحث مفصلی نیز راجع به هنر اسلامی مطرح کرده است. همچنین خاطر نشان کرده که در این عصر قلمرو اسلامی آن سوی مراکز اصلی خود به داخل آناتولی، بالکان، هند و جنوب شرقی آسیا توسعه یافت، بدین سان، تاریخ اسلام وارد مرحله دیگری شد (Ibid, v. 2, p. 506-210&551-556).

دوره پنجم

در این عصر (۹۰۹ق/۱۵۰۳م-۱۲۱۴/۱۸۰۰)، جهان اسلام بین سه دولت بزرگ صفویان، ترکان عثمانی و

حکمرانان و فرماندهان نظامی، که غالباً ترک بودند، حمایت می‌کردند و به آنان مشروعیت می‌بخشیدند. بدین سان، ترکان در جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شدند (Ibid, v. 2, p. 39-45).

هاجسن که توجه خود را به جای امور سیاسی، عمدتاً بر موضوعات فرهنگی متمرکز کرده، اظهار داشته است: همیشه در این جامعه بین امرا و اعیان تضاد در سطوح مختلف خودش را نشان می‌داد، و نیز بین اشراف، یعنی کسانی که ثروت خود را از کنترل زمین به دست می‌آوردند و بازرگانان، که ثروت را از طریق تجارت کسب می‌کردند، اختلاف وجود داشت (Ibid, v. 2, p. 46-54&109-111).

همواره بین دو دسته از گروه‌های مسلط جامعه نیز نوعی تمایز فرهنگی نمایان بود. در واقع، فرهنگ اسلامی به دو صورت ابراز می‌شد؛ علما به واسطه نوشتن، آموزش فقه و حقوق، توضیح و تشریح مسائل دینی با فرهنگ عربی سروکار داشتند و آن را برجسته می‌کردند. به عبارت خلاصه‌تر، تفکر دینی غالباً به عربی بیان می‌شد، ولی فرهنگ و زبان فارسی که به شکل اسلامی احیا شده بود، خودش را به منزله فرهنگ ممتاز و بانزاکت حاکمان و درباریان نشان می‌داد (Ibid, v. 2, p. 293-297&307-311).

دوره چهارم

دوره چهارم (۶۵۶ق/۱۲۵۸م-۱۵۰۳/۹۰۹م) به عنوان عصر تسلط عناصر ترکی - مغولی محسوب می‌شود. آمدن مغول به درون جامعه ایرانی - سامی نتیجه متفاوتی از آنچه که در پی حمله اعراب حاصل شد، به دنبال داشته است: انرژی نخبگان جدید در اختیار جامعه قرار گرفت، به هنرها و سایر اشکال فرهنگ

میانه به دو بخش دولت و کلیسا انجام شده است (Hodgson, 1974, v.1, p. 101-102). قابل ذکر است منشأ این نظر که بعدها گیب آن را توسعه داد، به اواخر قرن بیستم برمی‌گردد؛ نظری که قوم‌محورانه و نژادگرایانه بوده و آلبرت لایبیر (Albert Lybyer) آن را در کتابی با عنوان *امپراتوری عثمانی در زمان سلیمان باشکوه*، که در ۱۹۱۳ منتشر شد، مطرح کرده است. او در این اثر، نهادهای حکومتی را مشتمل بر حواشی سلطان، مأموران عالی‌رتبه اداری و نظامی دانسته و اشاره می‌کند: اینان که عمدتاً از خاندان‌های ساکن بالکان و قفقاز بودند و خاستگاه مسیحی داشتند و از نژاد قفقازی - آریایی بودند، سهم عمده‌ای در توسعه امپراتوری عثمانی داشتند؛ اما نهادهای اسلامی که نظام تعلیم و تربیت، دستگاه قضایی و تشکیلات دینی دولت عثمانی را دربر می‌گرفت، اغلب متصدیان آنها از نژاد سامی بودند و در مجموع آنان این امپراتوری را به سوی انحطاط سوق دادند (Lockman, 2004, p. 103-104).

گرچه بیشتر نویسندگان غربی این دوره را ایام به تحلیل رفتن قدرت مسلمانان تلقی کرده و اظهار داشته‌اند ادامه این وضعیت بود که منجر به تسلط غرب بر جهان اسلام شد؛ ولی هاجسن خاطر نشان کرده: چون نواحی وسیع و راهبردی هنوز در تصرف مسلمانان بود و بخش زیادی از جمعیت آنها با زندگی مدنی آشنایی داشتند، بنابراین، در این عصر جهان اسلام در عرصه جهانی نقش قابل توجهی داشته است. به نظر وی، توسعه قدرت دریایی اروپا در قرن ۱۶ میلادی فشار کمی به جهان اسلام وارد کرد. عصر نوزایی (رنسانس) غرب نیز هرچند باعث ترقی فرهنگ غربی تا سطح متعالی شد، اما اروپا به

مغولان هند و برخی دولت‌های کوچک‌تر تقسیم شده بود. به عقیده هاجسن، این دولت‌های بزرگ بعضی ویژگی‌های مشترکی هم داشتند؛ از جمله، دارای نخبگان حاکم ترک بودند، به درجات مختلف، دیوان‌سالار به‌شمار می‌آمدند، در سرمایه‌گذاری روی زمین اهتمام خاصی داشتند و نیز از دید گروه‌های مسلط اجتماعی، از نوعی مشروعیت برخوردار بودند (Ibid, v. 3, p. 25-27).

اغلب نویسندگان هنگام بررسی این دوره، توجه عمده خود را بر روی مطالعه امپراتوری عثمانی متمرکز می‌کنند؛ حال آنکه از نظر هاجسن، دولت صفویه به‌ویژه به لحاظ فرهنگی قابل توجه‌تر بوده و باید در مرکز مطالعات قرار گیرد؛ زیرا قلمرو این دولت حوزه‌هایی را شامل می‌شده که هنوز در عصر مزبور در معماری، اندیشه صوفیانه، فن شاعری و موضوعات متافیزیکی از مراکز خلاق و توسعه سازنده بوده است. وی امپراتوری‌های عثمانی و مغول هند را با همه شکوه و جلالشان نسبت به دولت صفویه، دولت‌های حاشیه‌ای می‌داند؛ چراکه قدرتشان در سرزمین‌هایی همانند بالکان و هند، که دیر به قلمرو اسلام ضمیمه شده بودند، گسترش یافته بود، وانگهی بخش زیادی از جمعیتشان را نیز غیرمسلمانان تشکیل می‌دادند (Ibid, v. 2, p. 82-83; v. 3, p. 39-54). هاجسن در اظهار نظرهای خود راجع به امپراتوری عثمانی گاه از واقعیت فاصله گرفته؛ زیرا اشتباه بزرگی را که هاملتون گیب درباره طبقه‌بندی نهادهای این امپراتوری مرتکب شده پذیرفته است (Gibb & Bowen, 1965, v. 1, p. 84, 190, 233). بر این اساس، وی نهادهای عثمانی را به دو بخش حکومتی و دینی (اسلامی) تقسیم کرده که تقریباً این طبقه‌بندی با توجه به تقسیم جامعه غرب در سده‌های

سرمایه‌گذاری‌های خود به وجود آورد. بدین ترتیب، با ورود غرب به عرصه جهانی، دوران جامعه متکی به زمین و اقتصاد وابسته به محصولات آن، تا حدی به پایان آمد و جهان وارد دوره دیگری، موسوم به «عصر جدید» شد (Hodgson, 1974, v. 3, p. 176-181).

دوره ششم

در دوره ششم (از حدود ۱۲۱۴ق/۱۸۰۰م به بعد)، ویژگی‌های عصر جدید نخست در غرب نمایان شد و به مدت یک قرن یا بیشتر طول کشید تا اینکه این جریان تقریباً همه جهان را فراگرفت. بدین سان، تحولات مهمی که در غرب رخ داده بود بر سراسر جهان تأثیر نهاد که به سبب آن، تمدن اسلامی نیز همانند سایر تمدن‌ها به حاشیه رانده شد. با وجود این، هاجسن اشاره می‌کند: مناطق اسلامی را هنوز می‌توان به منزله مجموعه فرهنگی فعال در نظر گرفت که عنصر مهم آن دین و وجدان دینی است (Ibid, v. 3, p. 167&436-437). باید افزود: به رغم اینکه فرعی کتاب کارستان اسلام اثر هاجسن «وجدان و تاریخ در جهان متمدن» است و وی بارها وجدان را مطرح کرده، ولی غیر از اظهارات کلی تعریف عمیق و دقیقی از آن به دست نداده است. وانگهی میان وجدان مسیحی و اسلامی نیز هیچ تمایزی قایل نشده است. در مسیحیت، «وجدان» درون فرهنگ گناه کارکرد داشت که در اعمال دینی «توبه» نهادینه شده بود و توسط گروهی از کشیشان نخبه به شکل انحصاری به اجرا درمی‌آمد، اما این‌گونه آیین اعتراف در اسلام متداول نبوده و در جایی هم که وجود داشته با آنچه که در مسیحیت اجرا می‌شد، متفاوت بوده است (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۱۱۶-۱۱۷).

ندرت قادر بود با آسیا و آفریقا تماس گسترده‌ای برقرار کند. علی‌رغم وجود شکاف بین شیعیان و اهل سنت (اختلاف بین صفویان و ترکان عثمانی)، مسلمانان هنوز هم در بسیاری از نواحی برتری خود را حفظ کرده بودند (Hodgson, 1974, v. 3, p. 11-13&81). با وجود این، هاجسن به نقش برجسته مسلمانان در زمینه تجارت این دوره کمتر پرداخته، فقط اشاره کرده است: پرتغالی‌ها در اواخر سده ۱۵ میلادی در حال پیوستن به مسیر تجاری مهمی بودند که از جریان و رشته اصلی آن را مسلمانان در دست داشتند (Hodgson, 1993, p. 129). در این ایام عمدتاً تجارت اروپا در نهایت با سرازیر شدن کالاهای جهان اسلام و شرق به غرب از طریق دولت شهرهای ایتالیا انجام می‌گرفت که از رهگذر این ارتباط تجاری، کالاهای مختلف شرقی به درون اروپا اشاعه می‌یافت، اما وی این موارد را بررسی نکرده است. تا سده ۱۶ میلادی عمدتاً ونیز و جنوا حلقه‌های ارتباطی تجارت اروپا با شرق بودند، و این دولت‌ها طبق معیارهایی تجارت می‌کردند که مسلمانان به ویژه مصری‌ها وضع کرده بودند ... (Richards, 1970, p. 91-92).

از حدود قرن ۱۸ نه فقط دولت‌های اسلامی دچار ضعف شدند، بلکه به عقیده هاجسن، این انحطاط در کیفیت تولیدات فرهنگی جهان اسلام نیز تأثیر فزاینده‌ای نهاد بود. از این زمان جریان کاملاً جدیدی، که همان تحول و تغییر شکل غرب بود، در جهان به خودنمایی پرداخت. توسعه حوزه فرهنگ غربی به سمت شمال و غرب، جریان رنسانس، گسترش تجارت دریایی و عوامل دیگر، مستلزم آن بود که بشر هم از نظر نوع و کمیت و هم به لحاظ درجه و کیفیت تغییرات اساسی در

زمان واژه «کریستندوم» برای اشاره به جامعه‌ای به کار رفت که در آن مسیحیت لاتینی غلبه داشته است (Linehman & Nelson, 2001, p. 643).

یکی دیگر از این نوع واژه‌ها، اصطلاح «اسلام‌گونه» (Islamicate) است. به عقیده هاجسن، از آنجاکه اسلام با فرهنگ‌های متعددی که از قبل رواج داشتند پیوند خورده، به کار بردن وصف اسلامی برای فرهنگ قلمرو مسلمانان خالی از ابهام نیست؛ بنابراین، وی ترجیح داده برای اشاره به آن از واژه «اسلام‌گونه» استفاده نماید (Hodgson, 1974, v. 1, p. 57-58).

علت اصلی انحطاط تمدن اسلامی

هاجسن سعی کرده درک کند چرا و چگونه قلمرو اسلامی که در قرون وسطا به لحاظ سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی یک جامعه و تمدن مرکزی به‌شمار می‌رفته، در عصر جدید برتری خود را به سود غرب از دست داده است؟ او برای یافتن پاسخ آن، به جست‌وجو در گذشته‌های دور پرداخته و خاطر نشان کرده در عصر محوری (آخرین هزاره قبل از میلاد مسیح)، سه تمدن بزرگ در اویکومن (آسیا، اروپا و آفریقا) در ارتباط با همدیگر می‌زیستند: تمدن‌های ایرانی - سامی، سانسکریت و یونانی. به صورت منزوی و جدا از این مجموعه، تمدن چین نیز وجود داشت. در هزاره بعدی بر اثر حوادثی امپراتوری روم تشکیل گردید، سپس به دنبال ظهور مسیحیت و هجوم بربرها این امپراتوری فروپاشید و سرانجام اسلام ظاهر شد، و دیری نپایید که گسترش چشمگیری یافت. هاجسن بارها بر تفوق و قدرت برتر جهان اسلام در نواحی اویکومن، به‌ویژه آن بخشی که تا حدودی وارث سنت ایرانی - سامی شده

همچنین در آیین مسیح وجدان یک قوه شناختی نیز محسوب می‌شود که علاوه بر عیب‌جویی از اعمال نادرست، مسیر صحیح را هم نشان می‌دهد و آن غالباً در ارتباط با عقل، روح و غریزه انسانی به کار می‌رود (توبی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۶-۱۷۸).

به نظر هاجسن، کسی که تاریخ اسلام یا هر تاریخ دیگری را بررسی می‌کند باید در استفاده از کلمات دقت بسیاری داشته باشد. اهمیت به کار بردن واژه‌ها او را بر آن داشت تا اصطلاحات جدیدی پدید آورد؛ واژه‌هایی که به زعم وی از کلمات آشنا تر و قدیمی تر معانی دقیق‌تری را منعکس می‌سازند (Hodgson, 1974, v. 1, p. 45).

از جمله آنها می‌توان به واژه «اسلامدوم» (Islamdom) اشاره کرد. گفته هاجسن، در طول تاریخ اسلام در قلمرو مسلمانان گرچه به لحاظ اجتماعی، دین اسلام غلبه داشته، اما غیر مسلمانان نیز زندگی می‌کرده‌اند. از این رو، به جای جامعه اسلامی، یا جهان اسلام و یا دارالاسلام بهتر است از اصطلاح اسلامدوم استفاده شود (Ibdi, v. 1, p. 57-58). در واقع، این واژه به مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی اشاره دارد که در آن، مسلمانان از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی چیرگی داشتند. به نظر می‌آید او این کلمه را در مقایسه با «کریستندوم» (Christendom) وضع کرده است. در جامعه مسیحیت لاتینی پس از قرن‌ها کشمکش بین صاحبان مذهب و سیاست و منازعه بین کلیساهای غرب (آیین کاتولیک علیه ارتدادها و غیره)، سرانجام به دنبال پیدایش یک جنبش دینی که تا حدود سال ۱۱۰۰ میلادی در سرتاسر غرب مسیحی گسترش یافت و همه ساختارهای جامعه را فراگرفت، مسیحیت لاتینی بر جامعه غرب تسلط یافت و به آن انسجام و استحکام بخشید. تقریباً از این

ساخت و پرداخت برتری و تفوق جهانی را در اختیار اروپا قرار داد (Ibid, v. 2, p. 570-571).

گرچه در قرن هفدهم جهان اسلام به اوج پیشرفت‌های فنی و اقتصادی دست یافته بود و از نظر سیاسی نیز امپراتور عثمانی، صفویان ایران و حکومت مغول هند سه دولت بزرگ آن روزگار را تشکیل می‌دادند؛ اما به نظر هاجسن، مسلمانان از دگرگونی‌هایی که در دوسوی مرز خود رخ می‌داد غافل مانده بودند. برای جهان اسلام تماس با غرب جنبی و حاشیه‌ای و حتی کم‌اهمیت‌تر از تماس با هر منطقه دیگری بوده است، حتی مسلمانان اسپانیا یا همان نگهبانان غربی اسلام نیز به‌طور کلی، در جهان اسلام از اهمیت کمی برخوردار بودند، ولی همین نگهبانان در نظر غرب بسیار بزرگ جلوه می‌کردند. در حالی که حاشیه‌ای بودن اروپا، آن را به سوی تلاش مضاعف سوق می‌داد تا از انزوا خارج شود و حلقه محاصره خود را بشکند، و دستیابی به جوامع بیگانه را شرط اصلی کامیابی تلقی کند؛ اما برخلاف نظر عمومی، باید گفت: آنچه باعث ضعف تمدن اسلامی گردید همان محور و مرکز پنداشتن این تمدن بوده است (Ibid, p. 363&517-574).

نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی دیدگاه هاجسن در زمینه مطالعات اسلامی حاصل می‌شود این است که شرق‌شناسی از اواخر سده ۱۸ عمده‌تاً مطالعه متون اسلامی را مورد توجه قرار داد و از این رهگذر، به لغت‌شناسی و زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی روی آورد. وی این رویکرد زبان‌شناختی به اسلام را نمی‌پذیرد و معتقد است: برای آنکه معلومات انسان در مورد تاریخ و

بود، تأکید می‌کند. در عین حال، در همان زمان دو تمدن دیگر، یعنی چین و مغرب‌زمین، به تدریج در نواحی مزبور به دو عامل مؤثر تبدیل شدند. این دو تمدن نسبت به تأثیرات تمدن اسلامی به‌طور نسبی نفوذناپذیر باقی مانده بودند.

بدین ترتیب، در جهان آن روز علاوه بر تمدن بزرگ اسلام، دو تمدن چین و غرب نیز به خودنمایی پرداختند. به نظر هاجسن، در میان این سه تمدن، تمدن غربی از همه ضعیف‌تر بوده است. غرب (اروپای غربی) به سبب ابعاد جغرافیایی خود محدود بود، حتی بعد از شکست نهایی در جنگ‌های صلیبی، غرب هنوز هم خود را در شبه‌جزیره اروپا محبوس می‌یافت، و تماس‌های اندکی با دو تمدن دیگر داشت. با وجود این، غرب دریافت که برای قوی‌تر شدن نیازمند به تماس گسترده با جهان متمدن است (Ibid, v. 2, p. 330-335).

در حدود سال ۱۵۰۰ میلادی هنوز هم مسلمانان قادر بودند بر سرنوشت سیاسی جهان آن روز تسلط داشته باشند. می‌توان گفت: جهان اسلام در قرن شانزدهم هنوز قدرت برتر به‌شمار می‌آمد. با این حال، این تفوق در اثر تحولاتی که در دو نقطه انتهایی اوراسی اتفاق افتاد به تدریج تضعیف گردید. چین در زمان سلسله سونگ به سطحی از تمدن و پیشرفت فنی دست یافت که پیش از آن هرگز سابقه نداشت و بدون شک، کم‌کم بالاتر از سطح تمدن اسلامی قرار گرفت. همین‌طور در اروپای غربی، ناحیه‌ای که در قرون وسطا رشد نکرده و ضعیف باقی مانده بود، به واسطه رنسانس نخستین گام‌های دستیابی عمومی غرب به قدرت برتر طرح‌ریزی گردیده بود. رنسانس در طول حدود چهار قرن، ابزار علمی، اقتصادی، فنی و فرهنگی لازم برای

توبی. ای. هاف، ۱۳۸۴، خاستگاه نخست علم جدید اسلام، چین و غرب، ترجمه حمید تقی‌پور، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
 رابینسن، جانز الکساندر، ۱۳۷۰، تاریخ باستان از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوسی نیانوس، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
 فروند، ژولین، ۱۳۶۲، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، پیکان.
 لوکلر، ژرار، ۱۳۸۲، جهانی‌شدن فرهنگی آزمونی برای تمدن‌ها، ترجمه سعید کامران، تهران، وزارت امور خارجه.
 مقبول احمد، تشر، ۱۳۶۸، تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی، ترجمه محمدحسن گنجی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
 هابسون، جان ام، ۱۳۸۷، ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجیبی و موسی عنبرانی، تهران، دانشگاه تهران.
 یاسپرس، کارل، ۱۳۶۳، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.

Gibb, H.A.R. and Harold Bowen, 1965, *Islamic Society and the West: A Study of the Impact of Western Civilization on Moslem Culture in the Near East*, Oxford University Press.

Hodgson, Marshall G.S., 1955, *the Order of Assassins the Struggle of Early Nizari Ismailis Against the Islamic World*, the Netherland.

Hodgson, Marshall G.S., 1974, *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization*, the University of Chicago.

Hodgson, Marshall G.S., 1993, *Rethinking World History*, Cambridge University Press.

Hourani, Albert, 1996, *Islam in European Thought*, Cambridge University.

Linehan, Peter & Janet Nelson, 2001, *the Medieval World*, London and NewYork.

Lockman, Zachary, 2004, *Contending Visions of the Middle East: the History and Politics of Orientalism*, Cambridge University.

Rechards, D. S. (ed.), 1970, *Islam and trade of Asia*, Oxford.

Toynbee, Arnold J., 1955, *A Sdudy of History*, Oxford.

تمدن اسلام تعمیق یابد، باید به عوامل متعددی از قبیل عوامل جامعه‌شناختی، فرهنگی، جغرافیایی و... نیز عنایت ویژه‌ای شود. او تأکید می‌کند: غرب محوری باید از مطالعات اسلامی رخت بر بندد تا علوم انسانی ارزش جهانی کسب کند و بتواند همه انسان‌ها را فراتر از مرزهای نژادی، طبقاتی، دینی و غیره مورد خطاب قرار دهد. خود وی سعی کرده که اصطلاحات نسبتاً خنثا و عاری از جهت‌گیری را به کار گیرد تا تاریخ اسلام در ارتباط با تاریخ جهان بهتر درک شود.

گرچه هاجسن هم یکی از کسانی است که خصلت جهانی و غیرقابل تجزیه بودن موضوعات جهان جدید را قبول دارد، اما این گفته را که غرب به‌طور طبیعی مدرن و نوگرا و اسلام سنت‌گراست تأیید نمی‌کند. وی علاوه بر اینکه مطالعات شرقی را عامل پیونددهنده بین شرق و غرب می‌داند، اعتقاد دارد که غرب به سبب ارتباط با تمدن‌های بزرگی مثل اسلام، توانست از امکاناتی برخوردار گردد و راه‌های دستیابی به اکتشافات و نوآوری‌ها را پیدا نماید. در دوره معاصر نیز گرچه تمدن غرب بر سراسر جهان از جمله قلمرو اسلام تأثیر نهاده، ولی جهان اسلام هم به لحاظ فرهنگی به‌ویژه در زمینه شعائر و سنت‌های دینی هنوز مجموعه‌ای فعال و تأثیرگذار است.

منابع

براون، ادوارد، ۱۳۵۶، تاریخ ادبی ایران، ترجمه، تحشیه و تعلیق علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر.

ترنر، برایان، اس، ۱۳۸۱، شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن، ترجمه غلامرضا کیانی، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک.

ترنر، برایان، اس، ۱۳۸۰، وبر و اسلام، ترجمه حسین بستان و دیگران، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.